

## موجودپژوهی، اصلی‌ترین دغدغه مابعدالطبیعی ابن‌سینا

دکتر مجتبی اعتمادی‌نیا - شانزدهمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی‌سینا

چهارشنبه ۱۴۰۰/۳/۲۶

شانزدهمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی‌سینا با همکاری مرکز فرهنگی شهر کتاب و بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی‌سینا در روز چهارشنبه ۲۶ خرداد برگزار شد. این نشست به سخنرانی دکتر مجتبی اعتمادی‌نیا با موضوع «فراموشی پرسش از وجود در فلسفه سینوی» اختصاص داشت. این درس‌گفتار به صورت مجازی از اینستاگرام شهر کتاب پخش شد.

رسالت موجودپژوهانه فلسفه اولی که باید آن را میراث متافیزیک ارسطویی به‌شمار آورد، همچنان در منظومه فکری ابن‌سینا به مثابه کانونی‌ترین بخش فلسفه محل توجه و اهتمام واقع شده است. در منظومه فکری ابن‌سینا با «وجود» معامله‌ای اُبژه‌وار صورت می‌پذیرد؛ به نحوی که حتی در تحلیل ذهنی، متأخر از چیستی یک موجود انگاشته می‌شود و در زمره مقومات هویت آن به‌شمار نمی‌آید. این شیوه مواجهه با مسأله وجود، علاوه بر آن‌که پرسش از معنا و حقیقت وجود را مغفول‌عنه می‌نهد، وجود را به مثابه نامستوری و افق گشایش به فراموشی می‌سپرد و صرفاً با به دست دادن فهمی اُبژه‌وار از آن، دستگاه مفهومی و معرفت‌شناسی ویژه «موجودات» را در تحلیل آن به کار می‌گیرد. البته در این میان، نباید از بسط، توسعه و حک و اصطلاحات قابل تأمل ابن‌سینا در متافیزیک ارسطویی به‌ویژه در بخش‌های مرتبط با وجودشناسی غفلت ورزید، اما این حک و اصلاحات به‌ویژه در بحث تمایز وجود و ماهیت و مباحث مرتبط با آن اگر چه التفات به موضوع وجود را با قوت و اهتمام بیشتری دنبال می‌کند اما بدهت، کلیت و تعریف‌ناپذیری مفهوم وجود همچنان پرسش از حقیقت وجود را در فلسفه ابن‌سینا به حاشیه رانده و مدنظر آوردن وجود به‌مثابه افق گشایش را از کانون توجهات بنیادین فیلسوف خارج کرده است. از این رو، بحث از وجود در فلسفه ابن‌سینا به بحث از مفهوم موجودیت و اقسام و مراتب آن فروکاسته می‌شود.

**آنچه در پی می‌آید سخنان دکتر مجتبی اعتمادی‌نیا در این نشست است که توسط غزاله صدر منوچهری تنظیم شده است.**

کانونی‌ترین نقد هایدگر به هستی‌شناسی سنتی آن است که معنا و حقیقت وجود در اغلب منظومه‌های برآمده از آن مغفول‌العنه واقع شده است و در عوض التفات به موجودات و موجودپژوهی در اولویت نخست قرار داشته است. به‌زعم هایدگر در سنت‌های متافیزیکی فراموشی وجود مبتنی بر سازوکارهای مختلفی تحقق می‌یابد که یکی از آنها پیش‌داوری در باب معنای وجود است. این پیش‌داوری با مدنظر آوردن وجود به‌مثابه کلی‌ترین مفاهیم آن را تعریف‌ناپذیر و بدیهی می‌داند و از این رهگذر پرسش از وجود را به محاق می‌افکند و در عوض به پرسش از چیستی و نحوه وجود موجودات یا پرسش از کلیت آنها موضوعیت می‌بخشد.

تأمل در نقد بنیادین هایدگر در مواجهه با منظومه فکری ابن‌سینا نشان می‌دهد که در فلسفه ابن‌سینا سازوکار و محمل‌هایی وجود دارد که با تأمل در آنها درمی‌یابیم که چرا پرسش از وجود و تأمل در باب معنا و حقیقت وجود در دستور کار فلسفه سینوی قرار نگرفته است.

## فلسفه اولی

فلسفه اولی نزد ابن‌سینا اصولاً موجودپژوهی است و اگر رسالت فلسفه اصولاً موجودپژوهی و تأمل در باب چیستی موجود و اقسام و مراتب و انواع و عوارض آن باشد، دیگر مجالی برای پرداختن به وجود نخواهد بود. مطابق آنچه ابن‌سینا در مقاله نخست الهیات «شفا» تصریح می‌کند، در نوعی طبقه‌بندی کلی، مسائل فلسفه اولی در سه شاخه اصلی قابل‌رده‌بندی است: از علل موجود معلول از آن‌رو که موجود معلول است، عوارض موجود، مبادی علوم جزئی. نزد ابن‌سینا فلسفه اولی از آن‌رو که به مبدأ نخستین موجودات می‌پردازد و نتایجی یقین‌آور با خود به همراه دارد افضل علم به افضل معلوم است. او در مقاله نخست الهیات «شفا» به‌صراحت موضوع فلسفه اولی را موجود به ماهوه موجود دانسته است و برای پاسخ به این اشکال مقدر که اثبات موضوع فلسفه اولی و تحقیق درباره آن در همان علم محال است یادآور شده است که موضوع این علم بی‌نیاز از اثبات و یادگیری است.

ابن‌سینا بررسی احوال موجود مطلق را به‌مثابه موضوع فلسفه ذیل سه سرفصل کلی قابل‌بحث می‌داند: مباحث ناظر به بحث موجود مطلق و بحث از امور عامه مرتبط با همه اقسام موجودات؛ بحث از اجسام عالی و نظام مقولات؛ اثبات ذات واجب‌الوجود و بحث از او و معاد. پس، مقسم دوگانه واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود نزد ابن‌سینا و نیز غالب فیلسوفان پس از او موجود است. در نمط چهارم «الاشارات و تنبیهات» ابن‌سینا به این بحث پرداخته است و تصریح می‌کند که هر موجودی چنان‌که از حیث ذاتش و بدون التفات به غیر آن مدنظر آید یا چنان است که وجود برای او واجب است یا چنین نیست. پس اگر وجود به آن واجب باشد به ذات خویش محقق است و در صورتی‌که وجود بر او واجب نباشد، بعدازآنکه موجود فرض شد درست نیست که ممتنع به ذات نامیده شود و از این‌رو ممکن‌الوجود است. بنابراین، هر موجودی یا واجب‌الوجود به ذات است یا ممکن‌الوجود به ذات. البته نباید از نظر دور داشت که اگرچه در این عبارات موجود مَقَسَم رده‌بندی موجودات در دو رده کلی واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود است به‌طورکلی معنای آن در مورد واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود باید با یکدیگر تفاوت داشته باشد. اگرچه ابن‌سینا این تفاوت را در این موضع از «الاشارات و تنبیهات» مغفول‌العنه نهاده، ظاهراً به‌کار بردن اصطلاح موجود درباره واجب‌الوجود به معنای موجودی است که عین‌وجود است. حال‌آنکه این مفهوم درباره ممکن‌الوجودها به معنای ذات دارای وجود است. بر این اساس، ابن‌سینا در آثار فلسفی خود به‌دفعات یادآور می‌شود که مبدأ نخستین فاقد ماهیت است و دوگانه وجود و ماهیت فقط ناظر به ممکن‌الوجودها است. در واقع، ابن‌سینا متوجه تمایز میان موجودیت واجب و موجودیت ممکن بوده است.

بنابراین، بحث از معنا و حقیقت هستی در آثار ابن‌سینا به بحث از چیستی موجود و اقسام موجودات فروکاسته می‌شود. این وضعیت به نحوی است که گاهی حتی به‌رغم بهره‌گیری از لفظ وجود و هستی آنچنان موجود و هستنده مراد بوده است. در مباحث نمط چهارم «الاشارات و تنبیهات» ذیل عنوان «در باب وجود و علل آن» ظاهراً به بحث از علل وجود پرداخته است. اما دقت در محتوای مباحث این بخش نشان می‌دهد که مقصود او از علل وجود علل موجودات ممکن یا به تعبیر خواجه طوسی علل موجودات خاصه بوده است. واژه وجود را به‌کاربرده است، اما موجود را مراد کرده است. این لغزش‌های لفظی کم‌کم محملی برای فراموشی پرسش و تأمل در باب وجود می‌شود. برای نمونه، ابن‌سینا در این بخش پس از آغاز بحث، بی‌درنگ به تقسیم‌بندی اقسام موجودات و سلسله علت‌های ناظر به آنها، شامل علل وجودی، علل ماهوی خارجی، علل ماهوی ذهنی، می‌پردازد و آنگاه اثبات واجب‌الوجود و یکتایی آن را موضوع بررسی و تأمل قرار می‌دهد.

اعتمادی‌نیا با ذکر نمونه‌های دیگر اظهار داشت: آیا باید این نحوه مواجهه با معنا و حقیقت هستی را که در قالب بحث از موجود واجب و ممکن تقریباً تمام بخش‌های فلسفه ابن‌سینا را در برمی‌گیرد اتفاقی و بدون پشتوانه نظری دانست؟ آیا به‌کار بستن واژه هستی و وجود به‌جای موجود یا ماهیت صرفاً یک لغزش لفظی یا تسامح فلسفی است؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این سؤال منفی است و بداهت، کلیت، تعریف‌ناپذیری مفهوم وجود همواره نزد ابن‌سینا مانع آن بوده است که بحثی عمیق و موشکافانه درباره وجود و حقیقت آن در این منظومه فکری سامان یابد. بر این اساس، در اغلب آثار برجسته فلسفی ابن‌سینا مباحث ناظر به وجود بی‌درنگ به بحث از اقسام موجودات و اعتبارات مختلف ماهیت انصراف می‌یابد. از این‌رو، درک مثنوایت فلسفه اولی با موجودپژوهی نخستین قدم در فهم طرز تلقی ابن‌سینا از حقیقت فلسفه است که چنان‌که گفتیم مانع از بحث و تأمل جدی در باب حقیقت وجود خواهد شد.

### بداهت، کلیت و تعریف‌ناپذیری وجود نزد ابن‌سینا

چگونه مفهوم بدیهی بودن، کلیت و تعریف‌ناپذیر وجود مانع تأمل عمیق فیلسوف ما در باب حقیقت وجود شده است؟ ابن‌سینا بر آن است که شرح و توصیف موجود جز از رهگذر شرح‌الاسم به نحو دیگری امکان‌پذیر نیست. چه آنکه در هر شرح و توصیفی برای موجود مفهوم موجودیت مفروض انگاشته می‌شود و صورت موجودیت بی‌واسطه بر مغز پدیدار می‌شود. از این‌رو، در هر تعریفی از موجود مفهوم موجودیت مفروض و مستتر است که این امر فراروی از مرز شرح‌الاسم را در تعریف موجود ناممکن می‌سازد. ابن‌سینا بر آن است که تصور مفاهیمی مثل موجود، شیء و ضروری بی‌واسطه بر نفس آدمی آشکار می‌شود و برای تصور آنها نیازی به مفاهیمی شناخته‌شده‌تر از آنها نیست. این مفاهیم مبادی تصورات آدمی‌اند و از این‌رو تعاریفی که گاهی درباره آنها ارائه می‌شود هم تعریف امری مجهول نیست بلکه نوعی تنبیه و یادآوری است تا نفس از طریق آن نسبت به آن تصور اولی التفات یابد. تعبیر ابن‌سینا در باب تعریف‌ناپذیری وجود و مفهوم موجودیت نشان می‌دهد که وجود از آن‌رو که حد ندارد بسیط‌ترین و آشکارترین اشیا است. از این‌رو، تعریف منطقی آن، ممکن نیست. چرا که نیازمند جنس و فصل است. بدین ترتیب، مفهوم وجود از منظر ابن‌سینا به دلیل برخورداری از دو ویژگی کلیت و بداهت به‌مثابه تصویری پیشینی مفهومی همیشه‌حاضر نزد نفوس بشری است و از این‌رو بی‌نیاز از تعریف خواهد بود.

این نحوه مواجهه با مفهوم وجود گریزی از آن نخواهد داشت تا به‌جای تأمل در معنا و حقیقت وجود که آن را بدیهی و بی‌نیاز از مذاقه فلسفی می‌داند پیوسته از وجود به موجود انصراف یابد. این سازوکار هم باعث می‌شود فیلسوف ما به‌جای تأمل در باب حقیقت وجود بلافاصله سراغ بحث در باب موجود برود. این همان خط سیری است که ظاهراً ابن‌سینا در آثار مهم فلسفی خود پیش گرفته است. در اغلب این آثار هنگامی که بحث از هستی و معنا و حقیقت آن موضوعیت می‌یابد، ضمن تنبیه نسبت به بداهت، کلیت و تعریف‌ناپذیری آن، بحث از اقسام عوارض و لواحق موجود مطلق جایگزین می‌شود و بدین‌ترتیب هستی‌پژوهی به هستی‌پژوهی یا هستی‌پژوهی تقلیل برده می‌شود. البته باید متوجه این معنا باشیم که اینجا مراد مفهوم وجود است و این سه ویژگی ناظر بر مفهوم وجودند نه حقیقت وجود. احتمالاً این تفاوت از نظر نافذ ابن‌سینا پنهان نمانده است. اما نوع مباحث وجودشناسانه ابن‌سینا نشان می‌دهد که بداهت، کلیت، تعریف‌ناپذیری مفهوم وجود، تأمل در حقیقت وجود را نیز به‌مثابه فوری‌فوتی‌ترین مساله فلسفه از منظر تأملات فلسفی ابن‌سینا خارج کرده است. طرفه آنکه تمایز میان مفهوم و حقیقت وجود و عدم امکان تسری بداهت مفهوم وجود و بداهت حقیقت آن از منظر برخی متفکران مسلمان پنهان نمانده است. به‌عنوان نمونه صدرالدین قونوی مشهور به شیخ کبیر نسبت به مساله ی بداهت علم به وجود واکنش نشان داده است و آن را نظری غیرصائب دانسته است. البته بداهت وجود اگر به معنای ادراک شینیت و معنای آن در تقابل با عدم باشد، یقیناً بدیهی و آشکار

است. اما درک حقیقت عینی آن به هیچ‌روی امر بدیهی و آسانی نیست. به‌زعم قونوی عمده‌ترین نشانه این بداهت اختلاف بر سر حقیقت آن است.

### تمایز هستی‌شناختی

آیا تمایز هستی‌شناختی چنان‌که هایدگر در مورد آن بحث می‌کرد در فلسفه ابن‌سینا محل توجه واقع شده است؟ یکی از عمده‌ترین استنادات هایدگر در توضیح فرایند نسیان وجود در تاریخ متافیزیک عدم‌التفات به تمایز هستی‌شناسانه از سوی متعاطیان متافیزیک است. به‌زعم هایدگر تمایز بنیادینی میان وجود و موجود، چنان‌که باید، در تاریخ فلسفه مدنظر فیلسوفان قرار نگرفته است و از این رهگذر پرسش از معنا و حقیقت وجود به دست فراموشی سپرده شده است. هایدگر بر آن است که متعاطیان متافیزیک با فروکاستن وجود به موجودی خاص از مذاقه در معنای وجود استنکاف ورزیده‌اند. اما یکی از دقت نظرهای هوشمندانه فیلسوفان مسلمان در مواجهه با مبانی هستی‌شناسانه فلسفه یونان التفات به تمایز میان هستی و چیستی موجودات/تمایز میان وجود و ماهیت است. التفات جدی به این تمایز که نخست در آرای فلسفی فارابی انعکاس یافته نزد ابن‌سینا یکی از مبادی اصلی هستی‌شناسی بدل شده است که بسیاری از دشواری‌های فلسفی و الهیاتی از رهگذر استناد به آن پاسخ‌های مقنع یافته است. پرسش اصلی در این میان آن است که آیا می‌توان تمایز میان وجود و ماهیت نزد فیلسوفان مسلمان، به‌ویژه ابن‌سینا، را مصداقی از تمایز هستی‌شناسانه هایدگر به شمار آورد؟ در کتاب «هرم هستی» نشان داده‌ام که تمایز وجود و ماهیت، بحث عروض و ماهیت و بحث اصالت وجود نمی‌تواند تمایز در باب وجود و موجود را چنان‌که باید تأمین بکند.

### الهیات به معنای اخص

آیا بحث الهیات به معنای اخص توانسته است سازوکاری فراهم بکند که فیلسوف ما به بحث وجود بپردازد یا مانعی برای آن شده است؟

به‌زعم هایدگر یکی از سازوکارهای به‌حاشیه راندن پرسش از معنا و حقیقت وجود در تاریخ متافیزیک ارجاع پرسش از وجود به پرسش از نحوه موجودیت و روابط مبدأ نخستین موجودات در هرم هستی است. به‌عبارت‌دیگر، منطبق با ادبیات فیلسوفان مسلمان، گویی پرسش از وجود در حوزه الهیات به معنای اعم به مباحث الهیات به معنای اخص ارجاع داده شده است که ناظر بر اثبات مبدأ نخستین و نحوه ارتباط آن با موجودات در هرم هستی است. از منظر هایدگر این ارجاع که در طول تاریخ فلسفه و الهیات غربی از رهگذر واسطه‌های مختلفی نظیر محرک‌لایتحرك، مُناد، روح، مثال مطلق و یا اراده معطوف به قدرت تحقق یافته است هر بار به نحوی از مواجهه با مساله وجود استنکاف ورزیده است و آن را در چارچوب بحث از موجود برتر دنبال کرده است. حال‌آنکه این نحوه مواجهه با مساله وجود دسترس‌ناپذیری مفهومی وجود را در خودنمایی‌های گونه‌گون خویش چنان‌که باید مدنظر نمی‌آورد و همچنان آن را در چارچوب وجودی یکی از موجودات و البته برترین آنها فرادید می‌آورد. در این میان، پرسش اساسی این است که آیا نوع مواجهه فلسفی و الهیاتی ابن‌سینا نیز مصداقی از وضعیت پیش گفته است؟ چنان‌که ابن‌سینا در مقاله نخست از الهیات «شفا» تصریح کرده که تمام مسائل فلسفه نزد او چیزی جز بحث از احوال و اقسام موجود مطلق نیست. موجود مطلق چتر گسترده‌ای است که همه اقسام موجودات اعم از واجب و ممکن تام و ناقص، واحد و کثیر، مجرد و مادی، محسوس و غیرمحسوس و نیز مفاهیم منتزعه از آنها نظیر جنس، نوع، غرض، خاص، عام، را در برمی‌گیرد.

به این ترتیب، فلسفه اولی خاستگاه بسط و تأمل در باب موضوعات سایر علوم خواهد بود که هر یک به نوعی از احوالات و انحای موجود مطلق اند. ابن سینا از آن رو که خداوند را مبدأ موجود معلول مطلق به شمار می آورد علمی را که به بحث از موجود مطلق می پردازد علم الهی نامیده است. از منظر ابن سینا مبدأ نخست موجودات به اعتبار وجوب وجود زیرمجموعه هیچیک از اجناس کلی واقع نمی شود و تحت هیچ حد و برهانی قرار نمی گیرد و از هر کم و کیف و زمان و ماهیت و حرکت مبرا است و شریک و ضد و ند برای آن متصور نیست. ابن سینا درک کنه و حقیقت مبدأ نخستین را خارج از حوزه ادراکات بشری و حقیقت واجب را بی اسم و رسم می داند. بر این اساس، انتساب صفاتی نظیر وجوب و جود یا وحدت حقیقت به مبدأ نخستین باید صرفاً به اعتبار شرح اسم و یا ذکر لازمی از لوازم آن مدنظر قرار گیرد. اینجا هم وقتی الهیات به معنای اخص در فلسفه ابن سینا محوریت پیدا می کند، با درکی بسته روبه روییم و تأمل در باب مبدأ نخستین هم برای ما ناممکن است.

پرسش از معنا و حقیقت وجود هنگامی که به واسطه بداهت، کلیت، تعریف ناپذیری مفهوم وجود از دایره تأملات فلسفی ابن سینا خارج شد، بررسی احوالات موجود مطلق جایگزین آن شد. در بررسی احوالات موجود مطلق نیز از آن رو که موجود واجب از اولویت و تقدم وجودی نسبت به سایر موجودات برخوردار است هويت عنوانی فلسفه اولی را تحت تأثیر قرار می دهد. به نحوی که گاهی ابن سینا با اقتدا به ارسطو آن را به اعتبار بحث از شرافت مبدأ نخستین علم الهی یا حکمت خطاب می کند. بدین ترتیب، شرافت بحث از وجود به واسطه بحث از احوال موجود مطلق به شرافت بحث از مبدأ نخستین و نحوه انتشار سایر موجودات از او ارجاع داده می شود. اما گویی این رویه همچنان از پرداختن به مساله وجود فراغت یافته است. به ویژه آنکه بحث از حقیقت وجودی مبدأ نخستین نیز از دایره ادراکات عقول بشری خارج است. به نحوی که حتی انتساب صفاتی مثل واجب الوجود صرفاً از باب شرح لفظ یا ذکر لازمی از لوازم او به شمار می رود. و همچنان از توضیح و توصیف کنه حقیقت آن عاجز است. علاوه بر این نوع مواجهه ابن سینا با نقش و کارکرد مبدأ نخستین در ساختار هرم هستی گاهی تداعی کننده نوعی نگاه موجود انگارانه به حقیقتی است که البته برخلاف سایر موجودات وجود و ماهیت در او همپوشانی دارند.

### هستی شناسی مبتنی بر نظام مقولات

آیا هستی شناسی مبتنی بر نظام مقولات مجالی برای طرح پرسش از هستی فراهم می کند یا به عکس باید مانعی در این راه تلقی شود؟

یکی دیگر از سازوکارهای متافیزیک سنتی در فرایند نسیان وجود بررسی احوال و خواص موجودات در چهارچوب مقولاتی است که میراث فریه سنت ارسطویی برای همه تاریخ فلسفه غرب و خویشاوندان فکری آن نظیر فلسفه اسلامی به شمار می رود. به زعم هایدگر این شیوه مواجهه با موجودات که یکی از سازوکارهای شکل گیری هرم هستی در اغلب سنت های فلسفی کلامی به ویژه نزد ادیان غرب آسیا بوده است، خودبودگی موجودات را از رهگذر طبقه بندی مفهومی آنها ذیل اقسام جوهر و عرض به فراموشی می سپارد و فقط یک شیوه آشکارگی وجود را به مثابه یگانه شیوه ممکن به رسمیت می شناسد و بدین ترتیب بر سایر افق های گشایش وجود سرپوش می نهد. در این شیوه رویارویی با موجودات، آنها صرفاً به مثابه متعلق به نوعی خاص از آگاهی بشری از نمایاندن هسته اصیل خود باز می مانند و اینچنین وجود به مثابه امر نامستور و نحوه مواجهه با موجودات به مثابه کشف المحجوب به فراموشی سپرده می شود.

بررسی رهیافت‌های منطقی فلسفی ابن‌سینا در فلسفه مشهور او نشان می‌دهد که پس از انصراف از تأمل عمیق و فراگیر در باب معنا و حقیقت وجود این شیوه مواجهه با موجودات کمابیش در اغلب مباحث منطقی فلسفی ابن‌سینا رسوخ یافته و هستی‌شناسی و به عبارت دقیق‌تر هست‌شناسی او را قوام بخشیده است. بر این اساس، در منظومه فکری ابن‌سینا هر موجود بلافاصله پس از آنکه در طول بررسی‌های فلسفی فیلسوف قرار می‌گیرد موجودیت او در قالب نظام مقولات و ذیل یکی از اجناس عالی ممکنات طبقه‌بندی می‌شود و آنگاه مطالعه و بررسی می‌شود. اینجا هم بر سر راه حقیقت وجود مانعی ایجاد می‌شود. چراکه از منظر ابن‌سینا درک ماهیت یک شیء که در تعریف آن شیء انعکاس می‌یابد، مستلزم مدنظر آوردن اجزای مقوم آن شیء است و احصای هرچند اجمالی این اجزا در مقام تصور نیازمند جایابی آن در نظام مقولات است، درک ماهیت یک شیء موقوف در نظر آوردن آن در نظام مقولات خواهد بود. بر اساس این شیوه مواجهه با موجودات به‌جای اینکه مجالی برای خودنمایان‌گری موجودات به‌مثابه رخ‌نمایی‌های گونه‌گون وجود فراهم آید، ذات و حقیقت آنها در پس ساختارهای مقولی فروپوشیده می‌شود که نتیجه دست‌اندازی‌های ذهن فاعل شناسا به‌منظور رده‌بندی اقسام موجودات است. گویی ما با ساختارهای مقوله ارسطویی به‌نوعی ذهنیت خودمان را بر عینیت خارجی فرافکنی می‌کنیم و بدین ترتیب، مجال عرض‌اندام واقعی را از موجودات چنان‌که هستند می‌گیریم.

#### بحث معرفت‌شناسی بازنمودی

آیا معرفت‌شناسی بازنمودی هم می‌تواند به‌عنوان سازوکاری در جهت استنکاف از پرداختن به بحث وجود قلمداد شود؟

حصول معرفت و یقین در فلسفه مشهور ابن‌سینا مبتنی بر معرفت‌شناسی بازنمودی متکی بر مطابقت قوام یافته است. ابن‌سینا در کلیه مباحث منطقی خود این مبنای معرفت‌شناسانه را مفروض انگاشته و براساس آن به شرح و بسط منطق ارسطویی پرداخته است. بدین ترتیب، از منظر ابن‌سینا ملاک علم یقینی منطق‌پذیری و مطابقت آن با اصول و مبانی منطقی است. بدین ترتیب، مبتنی بر کاربرد گزاره‌ای مفهوم حقیقت این مفهوم حکایت‌گر مطابقت و بازنمود اشیاء و پدیده‌های خارجی با اصل آنها در عالم خارج است. ابن‌سینا دوگانه علم حضوری علم حصولی را مدنظر آورده است، اما با توجه به مصادیقی که برای علم حضوری در نظر گرفته است همچنان معرفت‌شناسی متعارف او را باید معرفت‌شناسی بازنمودی مبتنی بر مطابقت میان ذهن و عین دانست.

هایدگر از این‌رو که این شیوه مواجهه با موجودات درنهایت به نسیان وجود و پرسش از معنا و حقیقت آن می‌انجامد، منتقد جدی آن است و آن را ناتمام می‌انگارد. او این شیوه را غلط تلقی نمی‌کند، بلکه معتقد است که این شیوه مواجهه با موجودات از حیث معرفتی ناتمام است. چراکه به‌زعم هایدگر وابستگی افلاطونی حقیقت به مطابقت بین ذهن و عین خود موقوف مدنظر آوردن حقیقت به‌مثابه نامستوری است که درعین‌حال نوعی مستوری را نیز با خود به همراه می‌آورد. مستوریتی که همواره عجین حقیقت به‌مثابه نامستوری است. در واقع، ناپوشیدگی حقیقت وجود است که در عین پرده‌برانداختن‌های پی‌درپی خود خویشتن را همچنان به‌مثابه امری رازآمیز پنهان نگاه می‌دارد. از این‌رو، از نظر هایدگر تفکر مفهومی مبتنی بر بازنمود (که در فلسفه ابن‌سینا محوریت دارد) با مدنظر آوردن موجودات به‌مثابه متعلق صرف آگاهی بنیان و ماهیت وجودی امر معرفت‌شناختی را مغفول‌العنه می‌نهد یا اینکه آن را به جد مورد تأمل قرار نمی‌دهد و از این حیث به فرایند نسیان وجود مدد می‌رساند.

درواقع، هایدگر عقیده داشت که بنیان وجودی امر معرفت‌شناختی در تاریخ متافیزیک چنان‌که باید مدنظر قرار نگرفته است. بدین ترتیب، اتکا به معرفت‌شناسی بازنمودی متکی بر نظریه مطابقت موجب شده است که در طول تاریخ متافیزیک متفاوت به حضور ساحت گشوده‌ای که در آن برون‌ایستی آدمی در معرض آشکارگی موجودات قرار می‌گیرد تحقق نیابد. به نظر می‌رسد این نظرگاه معرفت‌شناسانه که میراث افلاطونی متافیزیک به شمار می‌رود، بنیان‌های معرفت‌شناسی ابن‌سینا را نیز قوام بخشیده است.

من شواهدی دال بر تجدیدنظر ابن‌سینا بر رویکردهای کلی و پربسامد خویش در باب مسائل هستی‌شناسانه یافته‌ام. به‌ویژه در «التعلیقات» و «الاشارات و تنبیهات» او شواهدی بر این امر دیده می‌شود. اما در میان آثار برجای‌مانده و در دسترس از ابن‌سینا این نکته‌های باریک، دقیق و نغز به یک جریان کلی بدل نشده و رویکرد غالب در منظومه فکری او همچنان موجودپژوهانه است.

### جمع‌بندی

رسالت موجودپژوهانه فلسفه اولی که باید آن را میراث متافیزیک ارسطویی به شمار آورد همچنان در منظومه فکری ابن‌سینا به‌مثابه قانونی‌ترین بخش فلسفه وی محل توجه و اهتمام واقع شده است. البته در این میان نباید از بسط، توسعه، حک، اصلاحات قابل‌تأمل ابن‌سینا در متافیزیک ارسطویی، به‌ویژه در بخش‌های مرتبط با وجودشناسی، غفلت ورزید. اما این حک و اصلاحات به‌ویژه در بحث تمایز وجود و ماهیت و مسائل مرتبط با آن اگرچه التفات به موضوع وجود را با قوت و اهتمام بیشتری دنبال می‌کند، بداهت، کلیت و تعریف‌پذیری مفهوم وجود همچنان پرسش از حقیقت وجود را در فلسفه ابن‌سینا به حاشیه رانده است و مدنظر آوردن وجود به‌مثابه افق گشایش را از کانون توجهات بنیادین فیلسوف خارج کرده است. از این‌رو، چنان‌که ایزوتسو نیز در این باره به تفتن یافته اصلی‌ترین دغدغه مابعدالطبیعی ابن‌سینا موجودپژوهی است.

در واقع، این شش سازوکار سازوکارهای موجودپژوهی بودند که محور فلسفه ابن‌سینا را تشکیل می‌دهد. بدین معنا که از رهگذر التفات به اشیا و پدیده‌های عینی انضمامی تحلیلی عقلی از چیستی آنها به دست داده شود. ایزوتسو می‌گوید: در نظر ابن‌سینا اولین و آخرین منظور و هدف تفکر مابعدالطبیعی موجود است؛ یعنی شیء انضمامی و عینی که بالفعل موجود است. تمام نظام مابعدالطبیعی او یک تحلیل عقلی ساختمان این واقعیت مستقیم و بی‌واسطه است. وی با شیء عینی و انضمامی آغاز می‌کند، آنگاه آن را در معرض تحلیل مفهومی قرار می‌دهد و در آن دو عنصر مقوم و ترکیب‌کننده می‌یابد: ماهیت و وجود.

از نظر هانری گُربن نیز فلسفه سینوی فلسفه مبتنی بر بررسی و مطالعه ماهیات است. بر این اساس، اگرچه ممکن است رگه‌هایی از فلسفه وجودی را چنان‌که نزد ملاصدرا سراغ داریم نزد ابن‌سینا می‌یابیم، همچنان موجوداندیشی و ماهیت‌پژوهشی در کانون نظام فلسفی او قرار دارد و درک وجود به‌مثابه حضور از بخش‌های قابل‌توجهی از فلسفه او غایب است. در فلسفه ابن‌سینا ادراکات آدمی وجود را یا در پرتو مفهوم موجود ایستاده بر پای خویش، واجب‌الوجود، مدنظر می‌آورد یا در پرتو موجود متکی به غیر (اعم از مجرد و مادی) همراه مقدمات و خصایص ذاتی و عرضی آن. بر این اساس، بحث از وجود در فلسفه ابن‌سینا به بحث از مفهوم موجودیت و اقسام و مراتب آن فروکاسته می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، بحث از هرم هستی و نحوه ارتباطات طولی و عرضی موجودات در آن فراگیرترین دغدغه فلسفی ابن‌سینا است. از این‌رو، بحث از نحوه صدور موجودات و ترتیب انتشار آنها از مبدأ نخستین که عمدتاً مبتنی بر رویکردهای

نوافلاطونی در آثار ابن سینا پی گرفته شده است، بدنه وجودشناسی فلسفه او را توان بخشیده است. اما با این وضعیت حاکم بر فلسفه مشهور ابن سینا که تقریباً هیچ‌گاه از رسالت موجودپژوهانه خود فاصله نمی‌گیرد، شواهدی در برخی از آثار او، به‌ویژه کتاب «التعلیقات» نشان می‌دهد او منتقد جدی پاره‌ای از مبانی فلسفه مشایب به‌ویژه در باب معرفت‌شناسی بازنمودی و وجودشناسی مبتنی بر ساختار مقولات ارسطویی بوده است. اما این انتقادات که می‌توانست مقدمه‌ای برای طرح دیگرگون پرسش از معنا و حقیقت وجود فراهم آورد و یادآور ارتباط مفهوم وجود با حضور و نامستوری باشد، در آثار برجای مانده از ابن سینا چندان جدی تلقی نشده است و لوازم و عواقب فلسفی آن به شکل‌گیری چارچوب‌های یک نظام فلسفی متفاوت نینجامیده است و از این حیث فلسفه سینوی را در بحث از ساختار هرم هستی همچنان پیرو مبانی ارسطویی و رویکردهای نوافلاطونی باقی گذاشته است.

